**جایگاه نگاه تمدنیِ رهبر معظم انقلاب به اسلام در این تاریخ**

ابتدا باید از خود این سؤال را بنماییم که راستی! رازِ وسعت مطالعات رهبر انقلاب از دوره‌ی نوجوانی تا این زمان، در چیست؟ و چرا ایشان تلاش می‌کنند از هر آن‌چه در این تاریخ واقع می‌شود، آگاهیِ خاصی داشته باشند؟ به‌خصوص که سخت در تلاش بوده‌اند بدانند در جهانِ امروز و بالاخص در غرب به عنوان تمدنی که به ظهور آمده است، چه می‌گذرد. ایشان در یکی از دیدارهای خود می‌فرمایند:

« من در دوران جوانی زیاد مطالعه می‌کردم، غیر از کتاب‌های درسی خودمان، کتاب تاریخ، کتاب ادبیات، کتاب شعر و قصه و رمان می‌خواندم.»

راستی چرا؟! در ایشان چه احساسی شعله‌ور بوده که تلاش می‌کردند علاوه بر قرآن و نهج‌البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه، به شاهنامه نیز بپردازند؟ در مورد شاهنامه می‌فرمایند:« شاهنامه خیلی پر مغز است ... هرکس نگاه کند خواهد دید این‌جا حکمت اسلامی مطرح است.» در مورد رمان، می‌فرمایند: رمان در مجموع از همه‌ی هنرها جامع‌تر است.[[1]](#footnote-1) در مورد رمان «بینوایان» از ویکتورهوگو می‌فرمایند:« بنده بینوایان را بارها خوانده‌ام. به نظر من «بینوایان» اوج کار هنری در محدوده‌ی بشری است... من می‌گویم «بینوایان» یک معجزه است در عالمِ رمان‌نویسی.» در مورد رمان «دُن آرام» از شولوخف می‌فرمایند: «دُن آرام» یکی از بهترین رمان‌های دنیاست. از رمان «جنگ و صلح» تولستوی سخن می‌گویند و از رمان «پطر کبیر» و «دلِ سنگ» و کتاب‌های میشل زواکو و رومن‌رولان و کتاب‌های مربوط به زندگیِ مهاتماگاندی و ده‌ها نویسنده‌ی رمان‌های غربی طوری سخن می‌گویند که نه‌تنها آن رمان‌ها را خوانده‌اند، بلکه جایگاه تاریخی و تأثیری که آن رمان‌ها بر روح و روانِ جامعه‌ی غربی دارد را دنبال می‌کنند. و از آن طرف چون صاحب‌نظری دقیق از مکتب صدرایی تمجید و تأیید می‌نمایند. بر مطالعه تاریخ اسلام و تاریخ ایران و جریانِ چپ و تاریخ مشروطه و در کنارش، تاریخ شوروی و آمریکا و انقلاب‌های آفریقا تأکید فراوان دارند. و از طرف دیگر از تقریظ‌های ایشان بر زندگینامه‌ی شهداء می‌فهمیم که دقیقاً آن شخصیت‌ها را دنبال کرده‌اند و به قول خودشان از عظمت شخصیت سرداران شهید، به حیرت می‌آیند.

راستی چرا؟! آیا این نحوه تلاش برای حضور در تاریخی که در آن به‌سر می‌برند، حکایت از آن ندارد که متوجه شده‌اند باید در مواجهه با تمدن غربی، اسلام را به نحوی به میان آورد که از یک طرف روحِ تمدنی داشته باشد و از طرف دیگر از آموزه‌ها و رهنمودهای قدسی و معنوی بهره‌مند بوده باشد.؟ این‌جا است که باید گفت آیا نباید در مورد تمدن نوین اسلامی در مقابل کسانی‌که مدعی هستند روح اسلامی و اساساً روح دیانت هیچگونه نسبتی با «تمدن» که موضوع مدرنی است؛ ندارد و آن را امری پارادوکسیکال می‌دانند، شدیداً دفاع نمود؟

این نوشتار متوجه می‌باشد مسئولیت ما در نسبت با طرح تمدن نوین اسلامی که از طرف مقام معظم رهبری«حفظه‌اللّه» مطرح شده است، در دو چیز می‌باشد: یکی در دلایل امکانِ تمدن نوین اسلامی و دیگر، خصوصیات و محتوای تمدن اسلامی که بیشتر مجبوریم جهت طولانی‌نشدن مطلب، تنها با شرح زیر به قسمت اول آن بپردازیم یعنی دلایل امکان تحقق تمدن اسلامی:

1- با توجه به این‌که متفکرانِ غربی معتقدند؛ دوران حضور فرا روایت‌ها تمام شده[[2]](#footnote-2) و در غرب هیچ فرا روایتی میدان‌دارِ افکار نیست و با حضور تکثر در افکار که جنبه‌ی یونیورسال‌بودن غرب را به حاشیه برده و می‌رود تا نسبت به ادامه‌ی تمدنی تمامیت‌خواه به نام تمدن غربی، تجدید نظر شود، می‌توان به آینده‌ای دیگر که در آن آینده امکان دارد ادامه‌ی تمدن غربی نباشد؛ فکر کرد. و این اولین دلیل است بر این‌که باید به تمدن اسلامی که امکان تحقق آن در این تاریخ فراهم است فکر کرد.

2- بسیاری از اندیشمندان اظهار می‌دارند: در بستر تکثر افکار، غرب‌شناسیِ ملت‌های اصیل برای درک جایگاه خود تا حدّ زیادی میسّر شده و در نتیجه ایران اسلامی و هند و چین امکان آن را یافته‌اند تا در تاریخِ سیطره‌ی تمدن غربی از «ما» سخن بگویند.

3- آن «ما»یی که در بستر تکثر افکار برای ملت‌های اصیل پیش آمده، می‌تواند تلقی دیگری از «جهانی‌فکرکردن» را به میان آورد که نه جهانِ گذشته‌ی آن ملت‌ها است و نه آن‌چه فعلاً جهان غربی در آن است. با توجه به این امر چرا نباید نسبت به تمدن نوین اسلامی به تفکر نشست؟

4- همان‌طور که ما در نهضت مشروطه در مواجهه با جهان مدرن، متوجه‌ی حضوری خاص در تاریخ خود شدیم و جهت اداره‌ی کشور به نظام پارلمانی فکر کردیم.[[3]](#footnote-3) امروز می‌توانیم در مواجهه با جهان مدرن، ولی در بستر انقلاب اسلامی، جهانی را تجربه کنیم که بی‌بهره از جهان غرب نیست، ولی جهان نوینی است که نه تماماً خودِ دیروز و گذشته‌ی ما است، و نه خودِ غربی ما.

5- آقایانی که مدعی هستند امکان تمدن اسلامی بی‌معنا است، بعضاً خود را نزدیک به آقای دکتر رضا داوری می‌نمایند. در حالی‌که ایشان در آخرین نوشته‌های خود در اسفندماه سال 97 در مقاله‌ی «ایران و مسائل و مشکلات» در رابطه با تمدن نوین اسلامی چنین می‌گویند:

*« ... در این میان سخن خوب دیگری هم به میان آمده است و آن سخن «تمدن نوین اسلامی» است. برای ساختن این تمدن قاعدتاً باید دین و مدرنیته را با هم جمع کرد و با اندیشیدن به طرح آینده لااقل به یاد تجدد آورد که دارد با افق های باز خداحافظی می‌کند ولی توجه داشته باشیم که بنای نظام الهی و قدسی جز با رسوخ در توحید و آزادی از تعلقات دنیای جدید و کسب ملکات فاضله و مکارم اخلاق، در عین آشنایی نزدیک با جهان جدید و آزادی از آن -که نمی دانیم چگونه ممکن است- متصوّر نمی شود. زندگی کردن میان دو جهان، مشکل بزرگ ما و معمای تاریخ معاصر است ولی متأسفانه ما هم کمتر صبر داریم و نمی دانیم و نمی خواهیم بدانیم که راه تاریخ را باید با دردِ تفکر و جسارت در عمل گشود و پیمود. ما امروز به هر جا بخواهیم برویم باید از همین جا که ایستاده ایم آغاز کنیم...»*: <http://rezadavari.ir>

ملاحظه می‌کنید که آقای دکتر داوری در سخنان فوق، هرگز نفیِ امکان تحقق تمدن اسلامی را نکرده‌اند، بلکه هشدار داده‌اند که مسئله را ساده و سهل‌ نپنداریم.

6- ما معتقدیم در رابطه با تحقق تمدن نوین اسلامی، رفت و برگشتی باید صورت گیرد تا آموزه‌های دینی و فلسفه‌ی اسلامی مجدداً فهم شود و این همزمان با شناخت غرب ممکن است و افق این غرب‌شناسی برای بازگشت به وطن و نوعی خودشناسی در تاریخ جدید است تا از داشته‌های خود مطابق تاریخی که هستیم بهره‌مند شویم. این آن راهی است که در آن قرآن و روایات و فلسفه‌ی اسلامی از انزوای تحمیلیِ توسط فرهنگ سکولاریته آزاد می‌شوند و رجوعی ماورای رجوعِ فعلی به آن‌ها خواهد شد، رجوعی که فعلاً متون دینی و فلسفی ما در حدّ موضوعاتِ درسیِ آموختنی، تقلیل داده شده و دین و فلسفه وارد زندگی جامعه‌ی ما به صورت حضوری تاریخی و تمدنی نشده.

7- در مواجهه‌ی با غرب و تمدن غربی می‌توانیم متوجه‌ی داشته‌های خود و امکانِ حضور در این تاریخ بر مبنای فرهنگ خودی بگردیم، مثل حضور دموکراسی در شِمای مردم‌سالاری دینی و یا مثل درک آزادی در عین حفظ فرهنگ دینی که در عین مواجهه با تمدن غربی با نوعی بازگشت به خویشتن همراه بود.

8- ما در مسیر حضور تاریخی امروزینِ خود در شرایطی قرار داریم که دیگر نگران نیستیم تا سیل جهان‌گیرِ فرهنگ غربی ما را با خود ببرد، بلکه در شرایطی قرار داریم که می‌توانیم دنیای مدنی خود را شکل دهیم که آن دنیا، نه دنیای غرب است و نه دنیای گذشته‌ی خود، و از این طریق می‌توان گفت به کمک سرمایه‌های وَحیانی و فلسفیِ خود، به نحوی در دنبای جدید سهیم خواهیم شد تا آثار افول دوران یونیورسال‌بودنِ غرب را به‌خوبی نشان دهیم. و انقلاب اسلامی به‌خوبی می‌تواند در چنین فضایی نقش خود را ایفا کند و رهبر معظم انقلاب متوجه‌ی چنین امری بوده‌اند که طرح تمدن نوین اسلامی را به میان آورده‌اند.

9- البته حضور تاریخی انقلاب اسلامی در این دوران هیچ ربطی به جریان‌های سیاسیِ مشهور به «اصول‌گرایی» و «اصلاح‌طلبی» ندارد، زیرا نه جریان به اصطلاح «اصلاح‌طلبی» توانسته وارد تاریخی شود که با انقلاب اسلامی ظهور کرده و متأسفانه هنوز در تاریخ غربی به‌سر می‌برد - با همه‌ی نقص‌هایی که غرب به آن دچار شده- و نه به اصطلاح «اصول‌گرایی» متوجه حضور در جهانی شده که تنها در مواجهه با غرب می‌توان در آن حاضر شد. اصول‌گرایانِ سنتی هنوز به دنبال گذشته‌ای هستند که عملاً در گذشته است.

10- روژه‌گاردوی در سخنرانی خود در سال 1356 در تهران، متذکر می‌شود: «این درست نیست که بگوییم باید سلطه‌ی تمدن غربی را برانداخت تا خود به خود جا برای تمدن‌های دیگر باز شود. هویت فرهنگی، بازگشت به عقب نیست؛ هویت فرهنگی عبارت است از توسعه‌ی یک تمدن از همان ‌جایی که با ورود تمدنِ غربی مسدود شده، آن‌هم با جذب همه‌ی دست‌آوردهای فرهنگ دیگر.»(کتاب «با دیگری»، دکتر اصغر مصلح، ص 472)

گارودی به عنوان یک دانشمند غربی در سخن فوق معتقد است یک تمدن از همان‌جایی شروع می‌شود که تمدن غربی، ناتوان و مسدود شده است و با دستاوردهای تمدنی دیگر، آن تمدن توسعه‌ی خود را وارد تاریخ می‌کند و ادعای تحقق تمدن نوین اسلامی نیز در همین مطلب می‌باشد.

11- طلوع افق جدید می‌تواند از نقطه‌ای باشد که مرکز بحران است. اما درک درستِ بحران و تلاش برای گشایش افق آینده، امر مهمی است. لذا از آن جهت که تمدن غربی آن‌چه می‌توانسته انجام داده، ولی هر آن‌چه می‌خواسته، به‌دست نیاورده و گرفتار روحی ناراضی همراه با حرص و آز شده؛ معنایِ تمدنی دیگر که آن، تمدن غربی نخواهد بود جای خود را در این تاریخ گشوده است.

12- این روشن است که؛ آینده، نسبتی با وجود آدمی دارد و در هر صورت از افقِ وجودِ آدمی طلوع می‌کند. بدین لحاظ پرسش از آینده با پرسش از وضع آدمی و درکی که از خویش دارد، پیوند می‌خورد و درک بشر امروز از خود در هر کجا هست، درکی است تمدنی و مربوط به کشوری خاص و قاره‌ای خاص ندارد و بدین لحاظ موضوع «تمدن نوین اسلامی» به میان می‌آید و اگر نسبت به این موضوع غفلت شود، بشری که از تمدن غربی سرخورده گشته است و از طرف دیگر، نمی‌تواند روحیه‌ی تمدنی خود را زیر پا بگذارد، عملا روی به تمدنی دیگر خواهد نمود و از برکات تمدنی که با آموزه‌های اسلامی می‌تواند بشر را مدد نماید، محروم گشته است، و عامل این محرومیت را باید کسانی بدانیم که مدعی هستند امکان تحقق تمدن دینی محال است.

13- از این نکته نیز نباید غفلت کرد که آن‌چه در این تاریخ و در زمان معاصر اهمیت دارد، جستجوی راه‌های همگرایی است که فراتر از یک فرهنگ است و این همگرایی و تعامل، نیازِ امروز کره‌ی زمین است. آقای دکتر داوری اردکانی در پیام خود به همایش «فلسفه، دین و علم در زیست جهان اسلامی» در شهر وین، سخنانی را در رابطه با نسبتِ فلسفه‌ی اسلامی با فلسفه‌ی یونانی با ما در میان می‌گذارند که می‌توانیم در امروزِ تاریخ‌مان در نسبت بین تمدنی که بناست تحت عنوان «تمدن نوین اسلامی» با تمدن غربی به ظهور آید؛ در آن تفکر کنیم. ایشان می‌فرمایند:

*اسلاف ما در ایران نیز وقتی به فلسفه‌ی یونانی توجه کردند و آن را فراگرفتند. در عین این‌که جوهر آن را حفظ کردند مبادی و مسائلش را با درک جهان خود دریافتند و تفسیر کردند. فلسفه‌ی اسلامی از تلاقی میان دو روح و دو فرهنگ که تفاوت ذاتی با یکدیگر داشتند، به‌وجود آمد. در فلسفه‌ی اسلامی این دو روح به یکدیگر نزدیک شدند و امکانِ هم‌سخنی پیدا کردند. چنان‌که می‌دانید مابعدالطبیعه یونانی در بیرون از اروپا، تنها در جهان ایرانی‌اسلامی مورد توجه قرار گرفته و با این توجه فلسفه‌ای قوام پیدا کرده که در تاریخ هزار ساله‌اش در عین تعلق به تعالیم استادان یونانی، طرحی دیگر در انداخته است... استادان فلسفه‌ی اسلامی مسائل و مبادی فلسفه‌ی خود را می شناسند... انکار ندارد که فیلسوفان جهان اسلام، فلسفه را از یونانیان آموختند اما در مرحله‌ی آموزش متوقف نشدند و به علم آموختنی اکتفا نکردند، بلکه با تنفس در هوای جهان خود و در هم‌سخنی با استادان یونانی تفکر کردند و به فلسفه‌ای که با فرهنگ ایرانی اسلامی تناسب داشت رسیدند. فیلسوفان جهان اسلام مسائل فلسفه یونانی را با نظر به مبادی تازه تفسیر کردند و فلسفه‌ای بنا نهادند که مثل هر صورت دیگری از فلسفه، در نظر صاحبانش فلسفه مطلق و جهانی بود. فلسفه‌ی موسوم به فلسفه‌ی اسلامی با دستکاری در آراء افلاطون و ارسطو و نوافلاطونیان پدید نیامده است، بلکه اولین تلاقی بزرگ و مهم میان دو فرهنگ و فلسفه‌ای است که با روحِ جهانِ ایرانی‌‌اسلامی پیوند دارد... فلسفه‌ی دوره‌ی اسلامی از آغاز، استعداد آن را داشته است که به دین نزدیک شود و با این استعداد و تمایل بوده است که در جمعِ انحاءِ تفکر دینی با فلسفه سعی و اهتمام کرده است... فیلسوفان جهان اسلام فلسفه‌ی یونانی را با نظر به افقی که با اسلام گشوده شده بود، تفسیر کردند و البته در این تفسیر به حکمت نیاکان خود در ایران قبل از اسلام نیز بی‌اعتنا نبودند.*

14- با تمدن مدرن، بشر راه خود را گم کرد و نیاز دارد به اقلیم معرفت برگردد و انقلاب اسلامی از جهت تاریخی در این موقف ایستاده است تا نقش خود را در فضایی که ادیان ابراهیمی به بشر عرضه کرده‌اند، ایفاء کند. زیرا با گریزِ خدایان توسط تمدن مدرن، اشباح، فرمانروایی می‌کنند و لذا پس از آن هر روز سیطره‌ی وَهم و توهّم، زندگی بشریت را بیشتر احاطه کرده است. و اتفاقاً شناخت زمان، ما را بر آن می‌دارد که به‌خوبی نسبت به این موقعیت فکر کنیم و همان‌طور که حضرت صادق«علیه‌السلام» می‌فرمایند: «وَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيراً بِزَمَانِهِ، مُقْبِلاً عَلَى شَأْنِهِ، حَافِظاً لِلِسَانِه».؛ بر انسان عاقل است که نسبت به زمانه‌ی خود بصیر و عاقل باشد و مطابق شأنی که نسبت به زمانه‌ی خود دارد، با مسائل روبه‌رو گردد و سخن خود را نیز مطابق آن زمانه حفظ نماید و سخن بگوید، و امروز اگر کسی از تحقق انقلاب اسلامی در شِمای تمدن نوین اسلامی سخن نگوید، عملاً از زمانه‌ای که در آن قرار دارد آگاهی کامل نداشته است.

15- آخر سخن این‌که: با انکار امکان حضور تمدنی برای سایر ملت‌های اصیل در این تاریخ و در مواجهه با تمدن غربی، عملاً بستر را برای حضور هرچه بیشتر روحِ تمامیت‌خواهِ تمدن غربی که در کنار خود هیچ فکر و اندیشه‌ای را به رسمیت نمی‌شناسد، فراهم می‌کنیم و این با زمان‌شناسیِ یک انسان عاقل و متفکر همخوانی ندارد.

از نظر نویسنده‌ی سخنان فوق، رازِ آن‌همه تلاشی که رهبر معظم انقلاب«حفظه‌اللّه» برای فهمِ تاریخ خود می‌نمودند و می‌نمایند این بود. زیرا متوجه‌اند که زمانه، زمانه‌ی حضورِ بشریتی است که تمدنی می‌اندیشد و اگر تمدنی مناسبِ جوابگویی به همه‌ی ابعاد او را در مقابلش قرار ندهیم، حقیقتاً به وظیفه‌ی خود عمل نکرده‌ایم. آیا وظیفه‌ی ما نیست که در این تاریخ و در نگاه خود به آموزه‌های دینی از وجوهِ تمدنی و تمدن‌سازیِ آن غفلت نکنیم؟!

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

1. - به بیانات ایشان با گروه «ادبیات جنگ» در تاریخ 25/7/72 نظر شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. - رجوع شود به نظريه ليوتار؛ و فرارسيدن عصر پايان فرا روايت. [↑](#footnote-ref-2)
3. - البته عنصر روشنفکریِ غرب‌زده مانع شد تا در مواجهه با غرب با داشته‌های خود وارد جهان جدید شویم و خواست از فرقِ سر تا نوک پا خود را دربست به غرب بسپاریم. [↑](#footnote-ref-3)